

هندسة عشق

شاعر:

مهرانگیز اوحدی

اوحدی، مهرانگیز، ۱۳۲۲ -

هندسه عشق / شاعر: مهرانگیز اوحدی. - تهران: دستان، ۱۳۸۷.

۱۴۴ ص.

ISBN: 978-964-2987-26-9

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

شعر فارسی -- قرن ۱۴.

PIR ۷۹۶۲ / ۳۶۵۹ و

کتابخانه ملی ایران

۸۶۱ / ۶۲

۸۷-۱۲۳۶۵۳۷ م



انتشارات دستان

میدان انقلاب، خ اردیبهشت، خ وحید نظری، پلاک ۱۴۶، تلفن: ۶۶۹۵۴۸۰۰

نام کتاب: هندسه عشق

سروده: مهرانگیز اوحدی

چاپ اول: ۱۳۸۹ ✦ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه ✦ چاپخانه نیل

واژه نگار و صفحه آرا: معصومه نوروزی

طراح جلد: سمیرا آخ شپیک

شابک ۹-۲۶-۲۹۸۷-۹۶۴-۹۷۸ ISBN : 978-964-2987-26-9

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

تلفن پخش: ۶۶۴۶۱۰۲۱

فهرست

۱۱	مقدمه ناشر
۱۳	به جای مقدمه
۱۵	ایران
۱۶	چنگ کهنه ساز
۱۸	قصه تو
۱۹	آیینۀ نخستین
۲۰	هیولای خزان
۲۱	شعر
۲۲	تنها شدن
۲۳	گلبرگ نیلوفر
۲۴	در سوگ زلزله زدگان بم
۲۵	شاخه اندوه
۲۶	در سوگ فرو ریختن ارگ بم
۲۷	گلبوته شقایق
۲۸	واپسین اشک
۲۹	غریبانه ترین
۳۰	انسان
۳۱	زمزمه دیدار
۳۲	به نیلوفر
۳۴	آهنگ سرنوشت

۳۵	ارگ بم
۳۶	در ستایش مصدق
۳۸	شبم
۳۹	زخمه‌های خاطره
۴۰	بذر زندگی
۴۱	شاعری
۴۲	ققنوس
۴۳	نقش انجماد
۴۴	هم‌سفر عشق
۴۵	بیشه‌زار دود
۴۶	هندسه عشق
۴۸	نای مرگ
۴۹	رقص پایانی
۵۰	شاخه طوفانی
۵۱	شکوفه نیلوفر
۵۲	سقوط هواپیمای خبرنگاران
۵۳	روز بدرود
۵۴	کشاکش بودن
۵۵	پرده بدرود
۵۶	چک‌چک
۵۷	طیف نیرنگ
۵۸	مرگ آغاز شکوفایی‌هاست
۵۹	واپسین واژگان
۶۰	خورشید پاییز
۶۲	راز من و آیین
۶۴	شب است و قصه‌زارها
۶۵	شعله‌زار آرزو
۶۶	زاینده‌رود

۶۷	البرز
۶۸	شهر قصه‌ها
۶۹	مهرانگیزم هنوز
۷۰	سال روز شکوفایی لاله
۷۱	پیام واپسین
۷۲	دیو مرگ
۷۳	چنگال روزگار
۷۴	سبزه زار تخیل
۷۵	بهتر که نگویید
۷۶	قصه بی نام
۷۷	چنگ ناساز زمان
۷۸	غزل‌های بی کلام
۷۹	گیاه سوخته
۸۰	آن‌ها که مانده‌اند
۸۲	رقص خورشید
۸۳	سراب آرزو
۸۴	قصه شیرین تو
۸۵	خسته‌ام
۸۶	ترانه گلبوته‌ها
۸۷	گدای آفتاب
۸۸	مهمانی
۸۹	نمای کهنه تصویر
۹۰	هر سایه در حکایت ما آفتاب بود
۹۱	غم‌نامه عشق
۹۲	سالگرد فتح خرمشهر
۹۳	زبانۀ تفسیر
۹۴	عطر گل آفتاب
۹۵	گل ریزان

۹۶		مام میهن
۹۷		شعر بدردود
۹۸		آیینۀ صبح
۹۹		کاش... حادثۀ باد نبود...
۱۰۰		موج
۱۰۱		نخستین شعله زار
۱۰۲		فصل غریب
۱۰۳		آبشار سکوت
۱۰۴		گاه خزان
۱۰۵		سرگذشت من
۱۰۶		گشته ام بیدار هنگامی که خوابی بایدم
۱۰۷		سوگ سپیدارها
۱۰۸		کوکبۀ آفتاب
۱۰۹		هزار قافله از راه مانده ام
۱۱۰		در رثای استاد ذبیح الله صفا
۱۱۲		پایان داوری
۱۱۴		باغ تنهایی
۱۱۵		هالۀ ادراک
۱۱۶		حافظ
۱۱۷		گنگ خواب دیده
۱۱۸		بار می بندم و از بار فرو بسته ترم
۱۱۹		مرگ بی هنگام
۱۲۰		سعدی
۱۲۱		جویباران
۱۲۲		تقدیم به مردم ستمدیده افغانستان
۱۲۳		گیاه هشیاری
۱۲۴		غروب
۱۲۵		در و دیوار زمستان

۱۲۶	به یاد پدر
۱۲۷	شکوفه زار
۱۲۸	تنگنای گلدان
۱۲۹	گرگ و بره
۱۳۰	پیکر تراش غزل های آفتاب
۱۳۱	مدار تکرار
۱۳۲	تصویر خیال
۱۳۳	مزرع بی حاصلی
۱۳۴	پرنده های خیال
۱۳۵	عشق
۱۳۶	رنگین کمان شعر
۱۳۷	تو خوب خواهی شد
۱۳۸	خواهش خورشید پگاهان
۱۳۹	نام او
۱۴۰	گرگ زمان
۱۴۱	در انتظار زندگی
۱۴۲	دوبیتی ها

مقدمه ناشر

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

شعر، در سرزمین ما، از دیرباز، بخش مهم و شاید مهم‌ترین بخش ادبیات فارسی بوده و همواره یکی از بخش‌های جدایی‌ناپذیر زندگی ما ایرانیان به‌شمار آمده است. شاید تنها در روزگار ماست که مردم، به دلایل گوناگون اجتماعی، اقتصادی و کمبود فرصت نتوانند چنان‌که باید و شاید این سرگرمی دلپذیر و در عین حال آموزنده را به کار گیرند و از آن بهره ببرند. با این حال، این نکته را نمی‌توان انکار کرد که هنوز هم، در این روزگار پرهیاهوی سرعت و شتاب، بسیاری از دوست‌داران شعر را می‌توان یافت که بزرگ‌ترین و بهترین برنامه غیرشغلی و لذت‌بخش زندگی آنان، خواندن شعر یا سرودن شعر است. پس با توجه بدین نکته است که هنوز هم ما ناشران، بر خود فرض می‌دانیم تا، علیرغم تمامی کاستی‌ها و دشواری‌های موجود، گاه‌گاه به نشر مجموعه‌های شعر دست بزنیم و در جهت خرسندی خوانندگان شعر گام برداریم.

پیش از این دو مجموعه شعر از خانم مهرانگیز اوحدی با نام «شعله‌زار فریاد» (۱۳۷۹) و «غزل آفتاب» (۱۳۸۱) چاپ شده است و امیدوارم چاپ این مجموعه نیز، مورد توجه شعر دوستان قرار گیرد.

به جای مقدمه

نه تنها دانشجویان زبان و ادب فارسی، که گاه مردم عادی نیز می پرسند: «چگونه می توان شاعر شد؟» اما اغلب دل نمی دهند به پاسخ گوینده؛ و این خود، نشان می دهد که پرسش، خود چندان اصولی و منطقی نبوده است. به راستی، در زمینه شعر و شاعری نمی توان با اصول و منطق متعارف سخن گفت. چه انگیزه ای یک فرد را شاعر می کند؟ آیا آفرینش شعر، امری فطری یا موروثی است، یا هنری است آموختنی؟ گمان نمی رود هیچ کس به درستی بتواند پاسخی قانع کننده بدین پرسش بدهد.

در تعریف شعر بسیار سخن گفته اند؛ همان گونه که در تعریف شاعر نیز سخن بسیار می توان گفت؛ اما در چگونگی شاعر شدن، سخنی چندان، یا دست کم سخنی چندان موثق، نمی توان گفت. با این حال، شاید بتوان در این زمینه، به یک نکته بنیادی اشاره کرد: این که شعر و عشق، هر دو از یک قبیله، یا از یک مقوله اند. بنابراین، باید امیدوار بود که هرگاه تبارنامه راستین عشق به دست آمد، ریشه یابی شاعری، یا چگونه شاعر شدن نیز آسان تر گردد. می توان پنداشت که عاشقان بی شماری بوده اند که هرگز شعری نسروده اند (نخواستند یا نتوانسته اند بسرایند)؛ اما گمان می رود، عکس آن را نمی توان تصور کرد؛ یعنی شاعری نیست که عاشق نبوده باشد. البته، عاشقان (و نیز عاقلان) دانند که عشق، انواع بسیار و مدارج و مراتب گوناگون دارد؛ گاه شاعرانی، بر خود «شعر» عاشق بوده اند؛ چنان که

شارل بودلر، شاعر فرانسوی می‌گوید: «سه روز می‌توان بدون نان بسر برد، بدون شعر، هرگز!»

در هر حال، اگر نتوان جسارت پا نهادن به عرصه‌های بلند و بی‌کران شعر سعدی و حافظ را داشت و جایگاه رفیع و دسترس‌ناپذیر آنان را معیار قرار داد و به سخنانی چون:

«مرا معلم عشق تو شاعری آموخت» یا «بلبل از فیض گل آموخت سخن»، استناد کرد، دست‌کم می‌توان گفت که در عرصه‌های پایین‌تر نیز، همان معیارها بیش و کم جاری و حاکم است.

آنچه در این مجموعهٔ کوچک عرضه می‌شود، نیست، مگر یادآوری لحظه‌هایی که، خودآگاه یا ناخودآگاه، در ذهن‌گوینده باقی مانده‌اند یا او می‌خواهد باقی بمانند و شعر بودنشان، شاید تنها از آن‌روست که گاه، با توصیفاتی فراتر از واقعیت محض، بیان شده‌اند: اندکی شاخ و برگ، اندکی مبالغه و اندکی تخیل. امید است از مسیر واقعی «شعر»، چندان منحرف نشده باشد.

مهرانگیز اوحدی

فروردین / ۱۳۸۸

ایران

خجسته باد نام او و سرزمین نور او
شکفته باد جان ما، ز طالع ظهور او
شکوه قله سارها، صلابت قیام او
کتیبه هزاره ها، حماسه های دور او
رسانترین صدای ما، حضور دیرپای او
کهن ترین سرود ما قصیده غرور او
چه سرفراز رایتی! درفش کاویان ما
چه تابناک گوهری! تبلور بلور او
تمام واژگان من، غزل سرای نام او
طنین سرنوشت من ترانه سرور او
به روی برف دانه ها نوشته باد نام من
که قطره قطره جان دهد به آفتاب نور او
اگرچه باد می برد شیار گام های من
بلند باد و جاودان ترنم حضور او
هنوز می نوازدم به بوسه زار مهر خود
هنوز عشق می دمد ز پیکر صبور او

چنگ کهنه ساز

زیباترین شکوفه این سبزه زار بود
 شیداترین ترانه بدین پرده سار بود
 آکنده از طراوت باران صبح گاه
 برگ پگاه و زمزمه جویبار بود
 گرمای عشق در تن او شعله می کشید
 چونان شقایقی برآمده از شعله زار بود
 با آرزوی سر زدن برج آفتاب
 باغی شکفته بر افق انتظار بود
 در سرزمین سرد زمستان به خواب دشت
 او، روزنی گشاده به باغ بهار بود
 صدها جوانه از نفسش باز می شکفت
 چونان نسیم وقت سحر رهسپار بود